



يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَّا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أُذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا ﴿٣٨﴾

{۳۸} روزی که آن روح و فرشتگان در حالی که به صف درآمده قیام کنند، سخن نگویند مگر کسی که خدای رحمان به او اذن داده و صواب گو باشد.

ذَلِكَ الْيَوْمُ الْحَقُّ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ مَا بَاءَ ﴿٣٩﴾

{۳۹} همین است روز حق، پس هر که خواهد راه بازگشتی به سوی پروردگار خود پیش گیرد.

إِنَّا أَنْذَرْنَاكُمْ عَذَابًا قَرِيبًا يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا ﴿٤٠﴾

{۴۰} به راستی ما شما را از عذاب نزدیکی بیم می‌دهیم، روزی که شخص همی نگردد آنچه دو دستش (عملش)، پیش فرستاده، و کافر گوید ای کاش من خاک بودم.

شرح لغات:

روح: مبدأ حیات و حرکت، نفس انسانی، مبدأ وحی.
ملائکه: (رجوع شود به شرح و تفسیر آیه ۳۰ سورة بقره، ج ۲، مجموعه آثار،

ص ۱۸۵ به بعد)

صف: به پا داشتن یا به پا شدن با نظم و مستقیم.
صواب، مقابل خطا: رأی مطابق با واقع. از اصاب: تیر را به نشان زد.
حق: واقع و ثابت، مقابل باطل.

«يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ»: تواند که ظرف برای فعل قبل، یا فعل مقدر باشد: از جانب خدا مالک گفتگویی نیستند، یا قیام می‌کند، در روزی که... و می‌تواند «مانند: يَوْمَ

يُنْفَخُ فِي الصُّورِ» عطف بیان یا بدل از «إِنَّ يَوْمَ الْفُضْلِ» باشد، به هر صورت این آیه بیان روز نهایی یا نهایت روز الهی می‌باشد. مقصود از قیام بروز و ظهور کامل است، مانند: «يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ، يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ، يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ». از همین جهت به آن عالم و آن روز، قیامت گفته شده. اگر مقصود از «الروح» روح آدمی یا اعم از آن باشد، الف و لام برای جنس یا استغراق است، و اگر مقصود روح خاصی (روح اعظم یا فرشته وحی، به قول مفسرین). باشد، الف و لام معرف و نشان دهنده آن است.

ظاهر این است که روح همراه با ملائکه - که این آیه از قیام آن، و سوره قدر از نزول آن: ﴿تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ﴾، و سوره معارج از عروج آن: ﴿تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ﴾ خبر داده -، مبدأ عمومی حرکت و حیات و علم و کمال باشد^۱، و الفو

۱. صدر المتألهین، در فصل سوم از مفتاح هشتم کتاب «مفاتیح الغیب»، درباره اقسام موجودات ملکوتی می‌گوید: «قسم آخر آن‌ها موجوداتی هستند که خداوند تعالی آن‌ها را ابداع کرده، این‌ها وسایط جود و رحمت، و حجاب‌های جلال و عظمت او، و مبادی سلسله موجودات و غایات آنان، و منتهای شوق‌های نفوس و نهایت آن‌ها هستند، و «اهل جبروت» نامیده می‌شوند، معظم و رئیس این گروه فرشتگان، «روح اعظم» است که خداوند متعال در: «يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا» به آن اشاره فرموده... از امیر المؤمنین علیه السلام نقل شده: «روح فرشته‌ای است از فرشتگان که برای او هفتاد هزار روی و هر روی را هفتاد هزار زبان و هر زبان را هفتاد هزار لغت است که با آن لغات خداوند تعالی را تسبیح گویند و از هر تسبیح آن‌ها، خداوند فرشته‌ای می‌آفریند که در روز قیامت با فرشتگان پرواز می‌کند».

مجمع البحرین، در لغت روح، از بعض مفسرین نقل می‌کند: «مقصود از روح فرشته‌ای است عظیم، که هزار روی دارد و در هر روی هزار زبان که خدای را به هفتاد هزار لغت تسبیح گوید، اگر اهل زمین آن را بشنوند جان می‌دهند... و چون خدای را یاد کند از دهان او قطعه‌های نوری به اندازه کوه‌های بزرگ خارج شود. موضع دو کام او مسیر هفت هزار سال است. برای او هزار بال است. در روز قیامت به تنهایی قیام کند و دیگر فرشتگان همگی با هم قیام کنند و درباره همین حقیقت است قول خدای تعالی: ﴿يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا﴾.

گویا مقصود از روی «وجه»، جهات مختلف توجه آن به عالم خلق است، و مقصود از «زبان»، آثاری است که از ذات آن صادر می‌شود، و مقصود از «لغت»، مظاهر خلقت. درباره ملائکه و تسبیح آنان (به آیه ۳۰ سوره



لام اشاره به معروفیت آناست از نظر هدایت وحی و ایمان به آن و از جهت مشاهده آثار و مظاهر آن. نسبت این روح به پیکره جهان مشهود و محسوس طبیعت، نسبت ارواح جزئی به ابدان است، نسبت و ملازمت ملائکه با آن، نسبت قوای ادراکی، تعقل، حفظ، تخیل، حواس، و قوای تدبیری و تحریکی با روح انسانی است. روح انسانی (حقیقتش هر چه باشد) مبدأ اراده و تنظیم و به کار انداختن قوای ادراکی و حرکتی است، و این قوا، شعب و آلات و ادوات آن مبدأ اراده می‌باشند. از این رو شخصیت واحدی که همه اعمال و اعضا، به آن نسبت داده می‌شود همان است. اگر

→ بقره، ج ۲، مجموعه آثار، ص ۱۸۵ به بعد رجوع شود).

از این روایت و روایات مانند آن معلوم می‌شود که فرشتگان پیوسته رو به افزایش و آفریده شدن می‌باشند. مقدار و عددی که ذکر شده بیان کثرت و افزایش است، نه تحدید و تعیین، از این جهت در مضمون این دو روایت اختلاف حقیقی نیست.

این حقیقتی که قرآن به آن اشاره کرده و در این گونه روایات دینی فراخور درک عمومی توصیف شده «قوة القوی» یا به اصطلاح قرآن «شدید القوی» است که منشأ قوای دیگر می‌باشد، همین قوا هستند که به صورت انرژی، نیروی در حال تبدیل، و امواج نور، الکتریک، صوت، رنگ تبدیل می‌شود (این تموجات و تبدلات، مظهری از تسبیح است که با هزاران زبان بروز می‌کند). سپس به صورت ماده و عناصر اولیه، و ترکیبات عالی و عالی تر و ظهور حیات، و درک و تعقل درمی‌آید و از همین تموجات و صور است که فرشتگانی آفریده می‌شود و به پرواز در می‌آید و طریق عروج و تکامل را می‌پیمایند، و در پایان این روح اعظم با فرشتگان قیام می‌کنند.

و نظر همه سران ادیان و فلاسفه بلند اندیش این است که در پایان، عالم یکسره به خیر و نور مطلق برمی‌گردد، و ظلمت و نقص از آن زائل می‌گردد. اندیشه حکما و عرفای اسلامی این است که روح و عقل مطلق که اولین صادر از مبدأ ربوبی است، چون به طبیعت و تدبیر مادون روی آورده به صورت نفس درآمده، و چون مشتاق برگشت به سوی مبدأ و تنزیه و صفای ذاتی خود می‌باشد، طبیعت و ماده را به حرکت آورده و با شوق ذاتی و تنظیم حرکات به سوی خیر و کمال و نور مطلق روی می‌آورد، همینکه به مقام اعلائی خود رسید، طبیعت و اقشار آنرا از خود خلع می‌کند و طبیعت چون قیام به خود ندارد، متلاشی می‌شود و از میان می‌رود. و ظاهر آیات قرآن راجع به حشر و معاد و قیامت عمومی این است که باطن و ظاهر جهان و سراسر عالم به سوی مبدأ و کمال پیش می‌رود: ﴿إِلَّا إِلَى اللَّهِ تَرْجِعُ الْأُمُورُ﴾: از این نظر طبیعت و ماده، لباس و قشر جدای از عالم عقول و نفوس نیست. (مؤلف)



مراکز مغز و اعصاب را مبداهای ادراکات بدانیم (نه مظهرهای آن) باز منشأ اراده برتری باید باشد، چنانکه هست، تا به خواست او هر یک از این مبادی به کار افتد. با ادراکات و اعمال گوناگون است که شخصیت آن که در آغاز تنزل در بدن، یا در آمدن به صورت بدن، بسیط و غیر مستقل بوده، تشخص و استقلال می‌یابد، و تشخص و استقلال آن همی کامل تر می‌شود (عروج می‌نماید).

انسان چون نمونه کامل و فشرده‌ای ست از عالم هستی، و آنچه دارد و با خود آورده از ظاهر و باطن همین عالم به وی افاضه شده، این عالم متشخص و واحد نیز، باید از آنچه، انسان که مولود کوچک آن است دارد، سرشار باشد. همان اراده و قدرتی که در بدن و قوای آن ظاهر شده و آن را اداره می‌کند، به صورت بالاتر و وسیع تر قوه متحرک و محرک (روح) جهان بزرگ است و آن را با نظامات واحد به سوی کمال و خیر مطلق پیش می‌برد و قوا و شعب آن «ملائکه» در باطن و جهات عالم پراکنده‌اند. این روح اعظم (به اصطلاح روایات و تفسیرها) در عالم طبیعت و دنیا، یا به صورت آن، تنزل می‌یابد، و خود و عالم را به سوی کمال و عروج پیش می‌برد و در نهایت به صورت بارز و حقیقی خود با فرشتگانی که مانند قوا و شعب نور خورشیدند، قیام می‌کند و پس از تکمیل عالم، خود و قوای پراکنده آن همه به جمع و «صف» می‌گریند و به سوی مبدأ المبادی و رب العالمین برمی‌گردند. ﴿وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنتَهَىٰ﴾^۱ (مانند مهندس و بنا و کارگر که اندیشه و کارشان در میان مواد و قسمت‌های مختلف آن است و پس از تکمیل بنا، فکر و عملشان از میان آب و خاک بیرون می‌آید و قیام می‌کند).

بنابراین که مقصود از روح، روح مدبر عالم، و قیام آن و فرشتگان، فراغت از

۱. و اینکه نهایت مسیر به سوی پروردگارت است. (النجم (۵۲)، (۴۲).



تدبیر و کمال و برگشت و قیام آن‌ها به ربّ العالمین باشد، این آیه از مسیر نهایی و حرکت غایی و قیامت کبری عالم خبر می‌دهد، چنانکه آیه قبل از مسیر نهایی و قیامت انسان، یا انسان برتر «متقی» خبر داده است.

«لَا يَتَكَلَّمُونَ...»: ضمیر جمع - بر حسب سیاق آیه - راجع به روح و ملائکه است، بنابراین تکلم آنان باید به تناسب وجودشان، نوعی از ابراز اثر و درک باشد، و بنا بر تعمیم، ضمیر جمع، مقصود همه حاضرین در قیامت کبری، روح، ملائکه و انسان‌ها می‌باشد: چنان در آن مقام مقهور قدرت و سطوت حق می‌گردند که هیچ‌گونه تکلم و ابراز وجودی از خود ندارند.

«إِلَّا مَنْ أَدْنَىٰ لَهُ الرَّحْمَانُ وَقَالَ صَوَابًا». اگر فعل‌های ماضی «اذن، قال» خبر از گذشته پیش از این قیامت باشد، مقصود این است که: هیچ‌کس قدرت تکلم و ابراز ندارد جز آنان که بر طبق سنت الهی و رحمت شامل او، اذن دریافت کرده‌اند، و قابلیت دریافت اذن این است که به صواب - به حق و مطابق مصلحت و مشیت خداوند - سخن گفته‌اند، چه باطل و لغو از میان می‌رود و حق و صواب بقا می‌یابد. و اگر خبر از مقامی است که به آن رسیده‌اند، مقصود این است که کسانی سخن گویند که در آن مقام اذن دریافت‌ه و سخن به صواب گویند.

می‌شود که مورد استثنا گروه‌های دیگری از ارواح و نفوس مدبره عالم باشد: همه مقهور وجود و فانی در حق مطلق می‌شوند، جز آنان که به تدبیر و شؤون و امور خلق و تدبیر به اذن پروردگار و در طریق صوابند، زیرا خلق و تدبیر و تکمیل و قیامت به اذن مبدأ رحمت به پایان نمی‌رسد ﴿كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ﴾^۱.

«از حضرت صادق علیه السلام منقول است که فرمود: ماییم به خداوند، همان‌هایی که به

آنان در روز قیامت اذن داده شده و گویندگان سخن درست هستیم، پروردگار خود را تمجید می‌کنیم و بر پیمبر درود می‌فرستیم، و برای پیروان خود شفاعت می‌نمائیم».

«ذَلِكَ الْيَوْمُ الْحَقُّ»: اشاره است به «يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ» که قیامت کبری باشد، یا اشاره به «يَوْمَ الْفُضْلِ» است که آغاز طلوع قیامت می‌باشد. روزی است که غبارهای طبیعت و مواد متراکم جهان، و اشباح و سایه‌ها و انعکاس‌هایی که از آن نمودار گشته و درهم آمیخته، از میان می‌رود - یا به اصل خود برمی‌گردد - چون شب دنیا به پایان رسید حقایق و وجودهای اصیل و حقیقت هر چیز چنانکه هست آشکار می‌گردد.

«فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ مَا بَاءً»: برای انسانی که بخواهد به این روز رسد و هستی خود را تحقق دهد و به حقایق پیوسته شود، راه همین است که (مشیت) اراده آزاد خود را (که یگانه موهبت انسانی است) به کار اندازد و با قدرت ربوبی که پروردگارش به وی داده، به مبدأ این قدرت و صفت گراید. همین صفت ربوبی است که انسان را از استعدادها و محرک‌های به سوی کمال و خیر، سرشار ساخته، و با پرورش استعدادهای عقلی و عملی، افاضات و کشش صفت ربوبی بیشتر می‌گردد تا یکسره مربوب را برمی‌گرداند و از گهواره زمین که بر وی تنگ گشته می‌رهاند و به سوی «رب» و به «الْيَوْمُ الْحَقُّ» می‌رساند.^۱

- | | |
|---------------------------------|------------------------------|
| ۱. این زمین چون گهواره کودکان | بالغان را تنگ می‌دارد مکان |
| بهر طفلان، حق زمین را مهد خواند | شیر در گهواره بر طفلان فشاند |
| خانه تنگ آمد از این گهواره‌ها | طفلکان را زود بالغ کن شها! |
| هان مکن ای گهواره خانه تنگ | تا تواند رفت بالغ بی‌درنگ |
| خانه، ای گهواره رو ضیق مدار | تا تواند کرد بالغ انتشار |

(مؤلف)، (مثنوی مولانا، دفتر ششم، ابیات ۴۷۵۵ به بعد)



«إِنَّا أَنْذَرْنَاكُمْ عَذَابًا قَرِيبًا»: این آیه بیان انذار و اعلامی است در پایان این سوره و بعد از بیان مراحل سیر انسان از مهد زمین تا یوم الفصل و نفخ حیات و سقوط طاغیان در کمینگاه جهنم و رستگاری متقین تا مسیر نهایی انسان و جهان، انذار به عذابی است نزدیک، که هم به مقیاس زمان نزدیک است و هم به مقیاس ابدیت و نهایت و روز ربوبی که رحمت رحمانی - عام و شامل که دو بار ذکر شد - شامل و شفیع هر قابل و شایسته‌ای می‌گردد و از جهنمی که در طریقش بوده او را می‌رهاند. و همچنین این عذاب نزدیک است از این جهت که مایه آن با خود انسان و محصول عمل است:

«يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ»: «یوم» ظرف برای «انذرنا» یا «عذاباً قریباً» است: انذار به روز، یا عذاب قریب در روزی که... «ما» استفهامیه یا موصوله است: آدمی بنگرد تا چه؟ آنچه، دو دستش پیش فرستاده. چه دست و سرانگشتان انسان مظهر اندیشه و اراده است، از آن است که قبض و بسط، ظلم، عدل، نوشته، صنعت، و هر کار مؤثری صادر می‌شود و عکس‌العمل و آثار آن در نفس عامل و دیگران و محیط مربوط به آن ثبت و ضبط می‌گردد و تغییر صورت می‌دهد، چنانکه نیکوکار و بدکار هر گاه هشیار شود و به خود آید، طلّیعه‌ها و آثار بهشت و جهنم را از نزدیک می‌نگرد.

«وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا»: در آن روزی که ناظر و منظور از پرده بیرون آید و فاصله‌ها از میان برداشته شود، کافر که استعدادهای عقلی و عملی به قدرت ربوبی خود را پوشانده یا ضایع کرده و طریقی به سوی «رب» پیش نگرفته - اتخاذ مآب به سوی او نکرده - و از استعدادهای سرشارش جز جهنم و جهنمی نرویده

آرزو می‌کند: که کاش خاک بودم و در مرتبه خاکی یا آنچه به خاک برمی‌گردد می‌ماندم.^۱

این سوره در بیان «نبا عظیم» و شواهد خلقت و منازل و مراحل انسان و جهان، با آیات و مقاطع کوتاه و آهنگ شدید و سریع شروع شده، و هر چه آیات به نهایت سوره که بیان مسیر بی‌نهایت است نزدیک‌تر می‌شود، هماهنگ با معانی، آیات و مقاطع طولانی و کشیده‌تر (قهرماً آهنگ حروف و کلمات آهسته‌تر) می‌گردد، آخرین آیه این سوره طولانی‌ترین آیات آن است که با بیان و انعکاس آه و حسرت، و ناله آرزوی کافران به پایان می‌رسد، و مانند شعله، وجود آنان خاموش می‌شود.

در پایان پرتو سوره «نبا» سه حدیث از رسول خدا ﷺ، باید خواند و به یاد داشت، فرمود: فراگیرید سوره «نبا» و سوره «ق» و سوره «و النجم» و سوره «و السماء ذات البروج»، و سوره «و السماء و الطارق» را، چه اگر در یابید آنچه را که در این سوره‌ها هست، هر کاری را که به آن اشتغال دارید و می‌گذارید. با قرائت این سوره‌ها به خداوند تقرب جویند، چه به سبب این‌ها خداوند هر گناهی جز شرک را می‌آمرزد.

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

۱. پس چو کافر دید کو در داد و جود
از وجود او گُل و میوه نرُست
گفت واپس رفته‌ام من در دُهاب
کاش از خاکی سفر نگزیدمی
چون سفر کردم مرا ره آرمود
ز آن همه میلش سوی خاکست کاو

* * *

در تزیاید مرجعت آنجا بود
میل روحت چون سوی بالا بود
آفلی، حق لا یحب الأفلین
ور نگوں ساری سرت سوی زمین

(مؤلف)، (مثنوی مولانا، دفتر دوم، ابیات ۱۰۵ به بعد)



چون به آن حضرت عرض شد، ای رسول خدا! پیری زود به سراغت آمد!

فرمود:

سورة «واقعه» و «مرسلات» و «عم» و «إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ» پیرم کرد.

فرمود:

هر کس سورة «عم يتسائلون» را بخواند روز قیامت خداوند به او مشروبی خنک و گوارا بنوشاند!». .



کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»